

درس خارج اصول استاد مهدی گنجی

۹۸/۰۳/۲۸

بسم الله الرحمن الرحيم

« فهرست دروس

حوزه علمیه قم

مسجد اعظم

قم

مدرسه فیضیه

مدرسه خان

مدرسه آیت الله گلپایگانی

سایر مدارس

فقه معاصر

تفسیر و نهج البلاغه

رجال

دروس به زبان عربی

مباحث مستحدثه حکومتی

سرفصل های ۱۴۰۱ - ۱۴۰۰

پرونده علمی

فهرست مسائل

موضوع درس اساتید

حوزه علمیه نجف

نجف

حرم امیرالمؤمنین (ع)

مساجد

حوزه علمیه مشهد

مدرسه آیت الله خویی

سایر مدارس مشهد

تفسیر و نهج البلاغه

سایر حوزه ها

شهرستانها

کرمان

بیروت

دمشق

داکار (آفریقا-سنگال)

قطیف و احساء

کابل

سایر موضوع ها

کلام و فلسفه

طب در روایات

بزرگان معاصر

تقریر عربی درس ها

راهنما

تقریر نویسی

مشکلات

ثبت نام پخش زنده

ثبت نام

ویرایش اطلاعات

نرم افزار پخش زنده-رایانه

نرم افزار پخش زنده-اندروید

سایت های مرتبط

کتابخانه مدرسه فقهات

ویکی فقه

ویکی پرسش

محتویات

۱۱ اجزاء

۱.۱ مجزی بودن عمل ظاهری از واقعی

۱.۱.۱ شک در سببیت و طریقت داشتن امارات

۱.۱.۱.۱ مراد از سببیت در کلام مرحوم آخوند

۱.۱.۱.۱.۱ لازمه عقلی بودن اتیان مسقط برای استصحاب

عدم فعلیت حکم در اول وقت

۱.۱.۱.۱.۱.۱ اشکال اول : حکومت استصحاب عدم

فعلیت حکم بر استصحاب عدم مسقط

۱.۱.۱.۱.۱.۲ اشکال دوم: تعارض استصحاب عدم

فعلیت حکم با استصحاب عدم مسقط

۱.۱.۱.۱.۲ جریان قاعده اشتغال

۱.۱.۱.۱.۳ عدم جریان استصحاب عدم فعلیت حکم بنا بر

مسلك مشهور

۱.۱.۱.۱.۴ اجرای استصحاب عدم فعلیت حکم قبل از

دخول وقت

۱.۱.۱.۲ اجزاء در خارج از وقت در محل کلام

۱.۱.۱.۲.۱ عدم وجوب قضاء مطلقا

موضوع: وظیفه عملی عند الشک در اجزاء به خاطر شک در حجیت امارات

از باب سببیت و طریقت / مجزی بودن عمل ظاهری از واقعی / اجزاء

خلاصه مباحث گذشته:

بحث در مورد این مطلب بود که اگر شک کردیم امارات از باب سببیت حجیت دارند یا از باب طریقت حجیت دارند و به خاطر این شک، شک کردیم که عمل به امارات مجزی است یا نه؟ مرحوم آخوند فرمود اگر در وقت کشف خلاف شد مجزی نیست و اگر خارج وقت کشف خلاف شد مجزی است. بعد به بررسی دلیل مرحوم آخوند پرداخته شد

۱۱ اجزاء

۱.۱ مجزی بودن عمل ظاهری از واقعی

۱.۱.۱ شک در سببیت و طریقت داشتن امارات

بحث در این بود که اگر عمل به اماره کردیم و شک خلاف شد و ما شک کردیم که عمل بر طبق اماره مجزی است یا نه، وظیفه عملی چیست؟ البته نباید فراموش شود که محل بحث در جایی است که اگر اماره از باب سببیت حجیت داشته باشد عمل بر طبق اماره مجزی است و اگر اماره از باب طریقت حجیت داشته باشد عمل بر طبق اماره مجزی نیست. حال ما شک کردیم که اماره از باب سببیت حجیت دارد که عمل مجزی باشد و یا از باب طریقت حجیت دارد که عمل بر طبق آن مجزی نباشد. مرحوم آخوند فرمود اگر در وقت کشف خلاف شود مجزی نیست اما اگر در خارج از وقت کشف خلاف شود مجزی است. بحث در مورد استصحابی بود که مرحوم آخوند به آن تمسک کرده بود. ظاهر کلام مرحوم آخوند استصحاب بود ولی با این حال بعضی گفته اند مراد مرحوم آخوند قاعده اشتغال است. هر چند که اگر قاعده اشتغال نیز باشد تمام نیست.

۱.۱.۱.۱ مراد از سببیت در کلام مرحوم آخوند

به نظر ما مراد مرحوم آخوند از سببیتی که در این جا مطرح می کند سببیتی نیست که اشاعره و معتزله آن را ادعا می کنند بلکه یک نوع سببیتی است که نزد امامیه صحیح بوده است. شواهد این مطلب این است که مرحوم آخوند در این جا برای اثبات جریان استصحاب و تشکیل ارکان آن می فرماید در اول وقت حکم بوده است. یعنی در ظرف جهل حکم واقعی بوده است در حالی که بنا بر سببیت اشعری و معتزله، جاهل به حکم اصلاً حکمی در حقش نیست. پس محل بحث در این جا نزد مرحوم آخوند این گونه است که چه قائل به

سببیت بشویم و چه قائل به طریقت بشویم حکم برای عالم و جاهل به آن وجود دارد. بله در حق عالم به حکم واقعی، فعلیت هم وجود دارد ولی در حق جاهل به آن حکم انشائی وجود دارد. لذا گفته می‌شود مرحوم آخوند در این جا آن سببیتی که منجر به تصویب می‌شود را مطرح نکرده است. بلکه سببیتی را مطرح کرده است که نزد امامیه صحیح است و از کلمات مرحوم شیخ طوسی نیز می‌توان آن را به دست آورد. حکم واقعی به حال خود باقی است و مشترک بین عالم و جاهل است ولی این حکم ظاهری تمام مصحلت را تدارک می‌کند.

۱.۱.۱.۱.۱ لازمه عقلی بودن اتیان مسقط برای استصحاب عدم فعلیت حکم

در اول وقت

مرحوم آخوند فرموده است درست است که یقین داریم در اول وقت حکم واقعی فعلی نبوده است. چه طریقتی باشیم و چه سببیتی این یقین هست. بعد از کشف خلاف شک می‌کنیم که آیا آن حکم انشائی آیا به فعلیت رسید، بنابر طریقت که طریقتی ها می‌گویند به فعلیت رسیده است. تا الان جاهل بودی فعلی نبود ولی جهل مرتفع شد و فعلی شد. آن راهم که آوردی بی خاصیت بوده است. سببیتی ها می‌گویند نه در ظرف جهل فعلی نبود و الان هم چون مصلحت تدارک شد دیگر آن فعلی نمی‌شود. مسقط آوردی. چیزی را آوردی که وافی به ملاک است. یقین داریم به عدم فعلیت در زمان جهل و شک داریم در فعلیت در زمان کشف خلاف. استصحاب می‌گوید در زمان جهل فعلی نبود و الان هم شک داری فعلی شد یا نه، الان هم فعلی نشده است. حکمی که فعلی نشده است دیگر وجوب امثال ندارد. مرحوم آخوند قبول دارد که ارکان استصحاب وجود دارد ولی ثابت نمی‌کند که پس مسقط اتیان شده است زیرا اتیان مسقط لازمه عقلی استصحاب است.

۱.۱.۱.۱.۱ اشکال اول : حکومت استصحاب عدم فعلیت حکم بر

استصحاب عدم مسقط

استصحاب عدم مسقط در جایی اثر دارد که اصل اشتغال معلوم است. یعنی یقین دارم اول وقت نماز واجب است و شک دارم آیا آوردم یا نه، در این جا استصحاب عدم اتیان را جاری می‌کنیم و می‌گوییم بیاور. اصل اشتغال باید یقینی باشد تا تعبد در مقام امثال جا داشته باشد. مرحوم آخوند فرمود استصحاب عدم فعلیت تکلیف بعد از کشف خلاف ثابت نمی‌کند این مسقط است، درست است ولی لازم نیست ثابت کند این مسقط است بلکه ریشه را

می برد و می گوید اصلاً تکلیف نداری. پس با استصحاب عدم فعلیت حکم نوبت به استصحاب عدم مسقط نمی‌رسد. زیرا استصحاب عدم فعلیت جلوتر است و اشتغال را برای ما حل می‌کند. شک داریم ذمه ما مشغول به حکم فعلی هست یا نه، استصحاب می‌گوید حکم فعلی نداری و دیگر نوبت به مسقط نمی‌رسد. استصحاب عدم مسقط برای مقام امتثال است. شک داری مسقط را آوردی یا نه و امتثال کردی یا نه، که امتثال فرع بر اشتغال است. استصحاب عدم فعلیت می‌گوید اصلاً اشتغال ذمه نداری. شبیه باب اقل و اکثر است. اگر مولایی گفت برائت از اکثر داری.. شما نمی‌دانی نماز مع السوره واجب است یا مطلق، برائت می‌گوید واجب نیست و نماز بدون سوره خواندی ولی باز شک داری ساقط شد یا نه ولی می‌گویند نوبت به شک در مسقط نمی‌رسد. مقام اشتغال قبل از مقام امتثال است. استصحاب عدم فعلیت می‌گوید مشغول الذمه به واقعی نشدی. وقتی مشغول الذمه نشدم مجالی برای استصحاب عدم مسقط نیست.

۱.۱.۱.۱.۲ اشکال دوم: تعارض استصحاب عدم فعلیت حکم با استصحاب

عدم مسقط

اگر هم نگوئیم استصحاب عدم فعلیت حکم حاکم است لا اقل این است که استصحاب عدم مسقط حاکم بر استصحاب عدم فعلیت حکم نیست. یک استصحاب می‌گوید شما تکلیف فعلی نداری و یک استصحاب می‌گوید مسقط را نیاوردی و عقل می‌گوید بیاور. با هم تعارض می‌کنند و تساقط می‌کنند و نوبت به اصل بعدی می‌رسد. شک دارم تکلیف فعلی دارم یا ندارم که برائت می‌گوید رفع ما لا یعلمون. لذا بر فرض این استصحاب درست باشد مانع دارد، حالا مانع یا حاکم است یا معارض فرق نمی‌کند. لذا بعد از تعارض تساقط می‌کنند و نوبت به برائت می‌رسد نه این که نوبت به اشتغال برسد.

۱.۱.۱.۱.۲ جریان قاعده اشتغال

ممکن است کسی بگوید که در محل کلام، قاعده اشتغال جاری است. زیرا هر چند که من در ظرف جهل تکلیف فعلی نداشتم و لکن تا علم پیدا کردم این تکلیف فعلی می‌شود. این مطلب را مرحوم آخوند در جمع بین حکم واقعی و ظاهری گفته‌اند. مرحوم آخوند می‌گوید در ظرف جهل احکام فعلی نیست. احکام هست و مشترک بین عالم و جاهل است ولی انشائی است و فعلیت ندارد. تا علم پیدا کردی فعلی می‌شود و در رتبه بعد نیز منجز می‌شود. کسی

بگویند آن زمانی که جاهل بودم درست است که این حکم فعلی نبود و الان که عالم شدم فعلی شد. شک می‌کنم که آیا آن را که آوردم و حکم ظاهری داشت وافی به ملاک این حکم فعلی هست یا نه، قاعده اشتغال می‌گویند یقین به اشتغال داری و شک در فراغ داری پس بیاور.

این مطلب بر مبنای مرحوم آخوند صحیح است. بر مبنای اینکه احکام در ظرف جهل عذری، فعلیت ندارد و به علم فعلیت پیدا می‌کند، این حرف متینی است. ولی این در جایی است که حالت انتظاری آن حکم واقعی فقط علم باشد. اگر یادتان باشد آخوند می‌گفت آن احکام در ظرف جهل فعلی هستند من جميع الجهات الا من جهة الجهل. حالت انتظارش فقط جهل است. می‌گفت انشائی هست یعنی فعلی تام نیست ولی از همه جهات بغیر از جهل، فعلیت پیدا کرده است و تا جهل مرتفع شد فعلی تام می‌شود می‌شود. ادعای ما این است که محل کلام صغرای آن مطلب نیست زیرا در محل کلام دو جهت نقص است. الان آن حکم بعد از عمل به اماره فعلیت ندارد، هم از جهت جهل و هم از جهت اینکه شاید وافی به ملاک آمده است. الان اشکال در آن واقع از دو جهت است. یکی اینکه آن فعلیت نداشت از جهت اینکه جاهل بودم، به علاوه اینکه فعلیت ندارد چون عمل به اماره کردم. اینجا اگر جهل بر طرف بشود فعلی نمی‌شود زیرا یک جهت دیگر باقی است.

به عبارت دیگر، يعرف الاشياء بأضدادها. اگر کسی عمل به اماره نکرد و کشف خلاف شد فعلی می‌شود و حرف آخوند درست است. تا الان حکم فعلی نبود و از جهت جهل بود که فعلی نبود و وقتی جهل رفت، فعلی می‌شود. ولی اگر عمل به اماره کردی و بعد جهل شما رفت این علم شما نمی‌تواند آن را فعلی کند زیرا شاید آن هنوز به عدم فعلیت باقی است از جهت این که عمل به اماره شده است و وافی به ملاک بوده است. اینجا غلط است که بگویند تا جهل مرتفع شد فعلی می‌شود. می‌گوییم جهل هم مرتفع بشود ممکن است فعلی نشود از باب اینکه وافی به ملاک را آوردی. لذا یقین به اشتغال هیچ وقت پیدا نمی‌شود.. کسی که عامل به اماره است و بعد کشف به خلاف شد یقین به اشتغال پیدا نمی‌کند لذا هنوز هم شک دارد که حکم فعلی دامن گیرش شد و یا نشد. چون یقین به اشتغال ندارد جای قاعده اشتغال نیست. اشتغال اول کلام است.

نتیجه: استصحاب عدم فعلیت را هم قبول نکنیم باز هم یقین به اشتغال نداریم. شاید ملاکش استیفاء شده است.

۱.۱.۱.۱.۳ عدم جریان استصحاب عدم فعلیت حکم بنا بر مسلک مشهور

این مطالب بر مبنای مرحوم آخوند که می گوید در ظرف جهل حکم فعلیت ندارد. اما روی مبنای کسانی که می گویند احکام در ظرف جهل هم فعلیت دارد که مشهور همین را می گویند. ان الاحکام مشترکه یعنی احکام فعلی زیرا انشائی که حکم نیست. احکام در ظرف جهل مشترک است بین جاهل و عالم. مثلاً در اول وقت که اذا زالت الشمس شد وجوب نماز در ظاهر واقعی در حق شما فعلی شد، عالم باشی و یا نباشی. آیا روی مبنای مشهور که می گویند احکام در ظرف جهل فعلیت دارد مجالی برای استصحاب عدم حکم فعلی هست یا نیست. ممکن است شما بگویید نه بر عکس اول وقت حکم فعلی شد و استصحاب می کنیم بقاء حکم فعلی را. حکم فعلی باقی است و استصحاب می گوید بیاورش.

۱.۱.۱.۱.۴ اجرای استصحاب عدم فعلیت حکم قبل از دخول وقت

حتی بر مبنای مشهور هم می توانیم استصحاب عدم حکم فعلی را جاری کنیم ولی استصحاب عدم حکم فعلی قبل از دخول وقت. یعنی هنوز وقت داخل نشده بود فعلیت پیدا نکرده بود بعد که وقت داخل با وجود اماره بر خلاف در زمان دخول وقت شک می کنیم، شاید سببیت حق است. اگر سببیت حق بود با وجود قیام اماره بر خلاف آن حکمی که قبل از وقت فعلی نبود الان فعلی نمی شود. سببیتی ها قیام اماره بر خلاف را مانع از فعلیت حکم می دانند. قیام اماره عند زوال الشمس لا اقل شک می آورد که آیا مانع از فعلیت آن وجوب نماز هست یا نه که می گوئیم قبل از دخول وقت که فعلی نبود و شک داریم بعد از وقت فعلی شده است یا نه، استصحاب می گوید همچنان حکم واقعی به عدم فعلیتش باقی است. لذا می گوئیم

نتیجه: استصحاب عدم فعلیت حکم مجال دارد چه بر مسلک آخوند و چه دیگران. لذا عند الشک اگر در وقت کشف خلاف شد اعاده واجب نیست.

عدم اجرای استصحاب عدم فعلیت حکم بنا بر قول به واجب معلق اگر کسی از باب واجب معلق گفت قبل از وقت هم وجوب فعلی است، اینجا جای استصحاب عدم وجوب نیست بلکه جای استصحاب بقاء وجوب است. این استثناء را باید بزنیم. شک داریم که این وجوب از فعلیت افتاده است

یا نه که سببیتی ها می گویند به قیام اماره از فعلیت افتاده است و شک داریم لذا به حال خود باقی است. البته سببیتی ها ممکن است بگویند قیام اماره قبل از وقت است و چون اماره بوده است قبل از وقت هم فعلی نشده است. یک مسئله ای در نوشته آوردیم و آن این است که اگر در طریقت یا سبیت شیخ انصاری شک کنیم تکلیف چیست؟ ولی دیگر بحث نمی کنیم زیرا گفتیم نتیجه سبیت شیخ، لزوم اعاده است و در نتیجه مثل طریقت است.

۱.۱.۱.۲ اجزاء در خارج از وقت در محل کلام

وقتی اعاده واجب نبود بنابر استصحاب به طریق اولی دیگر قضاء واجب نیست. اما مرحوم آخوند که گفته فرموده است اعاده واجب هست بحث کرده است که آیا قضا واجب هست یا واجب نیست. ایشان فرموده باید تفصیل داد که آیا قضا به امر اول باشد مثل اعاده می شود. یک امر به صل داریم که شک داریم مسقط آن را آوردیم یا نه، استصحاب عدم مسقط می کنیم. یک امر داریم که نماز را بخوان و یک امر هم داریم نماز را در وقت بخوان. همان مطالب قبلی می آید. جواب هم این بود که شک داریم با قیام اماره آیا امری متوجه من شد یا نه. فرقی بین اعاده و قضاء نیست.

اما اگر گفتیم قضا به امر جدید است. ما اول یک امر به حصه داریم. وقت که خارج شد امر ساقط شد اگر گفتیم قضا به امر جدید است باید تفصیل داد بین اینکه موضوع وجوب قضا فوت است که یک امر وجودی است یا نه موضوع قضا امر عدمی است. عدم الاتیان بالواجب است. یا همان فوت معنایش امر عدمی است. فوت یعنی عدم الاتیان. فرموده اگر موضوع وجوب قضا را عدم الاتیان قرار دادیم حالا یا از این باب که در بعض روایات ترک داریم و یا از این باب که فوت یعنی عدم الاتیان که امر عدمی است. اگر موضوع وجوب قضاء امر عدمی باشد قضا واجب است زیرا استصحاب می گوید اتیان نکردی. یک واجبی در وقت به من توجه شد و شک دارم که آن را اتیان کردم و مسقط او را آوردم یا نه، استصحاب می گوید آن مسقط را نیاوردی. وقتی مسقط را نیاوری فیجب القضاء. ولی اگر گفتیم موضوع فوت است و فوت امر وجودی است که مرحوم آخوند نظرش این است. موضوع فوت است و فوت در ارتکاز مردم یک امر وجودی است. فوت معنایش نیاوردن باشد و عدمی باشد بعید است. فوت یعنی از دست دادن که امر وجودی است. اگر موضوع را فوت قرار بدهیم فلا یجب القضاء زیرا استصحاب

عدم الاتیان بالواجب لازمه عقلیش فوت است. این اصل، اصل مثبت است. اگر بعد از وقت شک کردی نماز را خواندی یا نه، استصحاب عدم اتیان اثری ندارد. بهترین مثالش این است که اصل تکلیف مشکل نداشته است و شک داری اتیان کردی یا نه، استصحاب عدم اتیان اثر ندارد تا چه رسد که اینجا اصل تکلیف هم اشکال دارد. لذا بنا بر این مبنا قضا واجب نیست.

۱.۱.۱.۲.۱ عدم وجوب قضاء مطلقا

به نظر ما مطلقا قضاء واجب نیست. قضا در جایی واجب است که اصل تکلیف در وقت محرز باشد. در ناحیه تکلیف قصوری نباشد. قصور به شما برگردد که اتیان کردی یا نه و در محل کلام اصل تکلیف در وقت قصور دارد. آیا من به واقع تکلیف فعلی داشتم یا نه، خود تکلیف قاصر است و نمی دانم تکلیف فعلی داشتم یا نه. قضا بعد الفراغ از این است که تکلیف فعلی داشتم و یا ملاک فعلی داشتم مثلا خواب بوده است. ولی اینجا اصلا ما نمی دانیم نسبت به واقع تکلیف فعلی داشتم یا نه. اقض ما فاتک، یعنی فات من التکلیف فعلی. کسی که بالغ شد می گویند نمی خواهد قضا کند با اینکه فوت شده است زیرا تکلیف فعلی نداشته است. نکته اش این است که می گویند اصلا فوت وقتی است که آن وقت باید بوده است و نشده است و فوت شده است ولی اگر باید نبوده است فوت معنا ندارد. اگر شک داری باید بوده یا نه، فوت را احراز نکردی. ما الان فوت را احراز نکرده ایم حتی اگر عدم اتیان موضوع باشد انصراف دارد به تکلیفی که به عهده آمده است. لذا موضوع فوت باشد یا عدم اتیان و یا موضوع امر اول باشد، خوب شک دارم امر اول بوده است یا نه.



